

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا اتقرر هذا فتقول: كون الشيء واقعاً تحت مقولى. لحسب اعتبار وجوده فى نفسه لا يوجب كونه واقعاً باعتبار آخر تحت مقولى تملك المقولى بل و لا تحت مقولى من المقولات فالنفس الانسانيه و ان كان يحسب ذاتها جوهرأ و بحسب نفسها مضافاً لكن بحسب كونها جزءاً الجسم باعتبار و صورتى مقومى لوجوده باعتبار آخر لايجب ان تكون جوهرأ مجردأ كما فى سائر الصور الهادى على ما علمت.

خب بناير تقرير مرحوم آخوند در كيفيت قوام جنس به جسم و صورت به ماده اشكالى كه مطرح بود اين بود كه چطور در حالى كه خود جنس جوهر است و اين منتزع از جسم است شما اين جنسيت را از ماده انتزاع مى كنيد ولى اين جنسيت را كه همان شمول است از صورت انتزاع نمى كنيد در حالى كه خود صورت هم جوهر است و در جوهريت تفاوتى بين ماده و بين صورت نيست

اين اشكالى بود كه مطرح شد و بناير طريقه مشاء مرحوم آخوند از اين مسئله يك جوابى دادند و جواب ايشان هم اين بود كه گرچه هم صورت و هم ماده داراى حقيقت جوهريه هستند و هر حقيقت جوهريه حقيقت فى نفسه است يعنى براى خودش قوام دارد و آن قوام فى نفسه اقتضاء مى كند كه خودش استجلاب عرض را بكند نه اينكه خود آن عرض بتواند استقلال ذاتى داشته باشد در موضوعات، ف بر اين اساس اين ماده و صورت گرچه داراى جوهريت هستند و جوهريتشان فى نفسه است و لكن از آن جايى كه جنس و فعليت او فعليت و حقيقت ابهام است شما مى توانيد آن امر مبهم را توسعه بدهيد نسبت به مصاديق متعينه و لكن حقيقت صورت يك حقيقت مبهمه نيست بلكه يك فعليت متعينه و مشخصه است و ديگر شما نمى توانيد او را توسعه بدهيد.

وقتى يك شىء متعين است وحدت بر اين حاكم است اثنت ديگر برنمى دارد تثليث و تربع ديگر برنمى دارد پس شما نمى توانيد از اين حقيقت متعينه، اثنيت و تثليث را و همين طور كميات متكثره را انتزاع كنيد و يك جنبه شمول كه جنسيت است از او بگيريد اين اختصاص به يك امر مبهمى دارد كه آن امر مبهم قابل صدق بر كميات متكثره است تا وقتى كه هنوز متعين نشدند پس بناير اين آن حقيقت مبهمه فانى است در آن حقيقت متعينه آن چه كه مبهم است فنا دارد ولذا مى گوييم كه جنس فانى در فصل است يعنى جنس فى حد نفسه و فى حد ذاته براى خودش تعين و تشخص ندارد و

تشخص او همان ابهام و فعلیت در اجمال است.

این پاسخ مرحوم آخوند بنابر حکمت و فلسفه مشاء بود و درست هم هست اشکالی به اصطلاح بر این مسئله مترتب نیست در اینجا هم ماده جوهر فرض شده و هم صورت و انتزاع جنس از ماده به لحاظ جوهریت مبهمه است انتزاع فصل از صورت به لحاظ جوهریت متعینه و فعلیت متشخصه است پس بنابراین جنس از ماده انتزاع می شود نه از صورت این جواب جوابی است که بنابر فلسفه مشاء و ذاتی باب ایساغوجی می تواند در این جا پاسخی از اینها باشد.

تلمیذ: اشکالی که شده چطور ما از چیز مبهم می توانیم چیزی را انتزاع کنیم و اگر چیزی متشخص باشد؟

استاد: این را قبلاً عرض کردیم و این مسئله مطرح شد که یک حقیقت مبهمه به عنوان یک حقیقت معدوم نیست فرق است بین ابهام و بین عدم، عدم یک شیئی است که آن قابل برای ترتب حکم نیست نه می تواند موضوع واقع بشود و نه محمول فقط مفهوم او موضوع و محمول هستند ولی حقیقتی وراء مفهوم ندارد که بتواند در خارج تحقق پیدا بکند به عنوان یک طرف قضیه. آن چه که در این جا هست یک واقعیت خارجی مبهم است نه یک واقعیت معدومه، اگر واقعیت باشد عدم ندارد و اگر در جایی عدم باشد واقعیت ندارد.

تلمیذ: فناء در صورت دیگر وجود ندارد؟

استاد: همین که می گوئیم فانی در صورت است پس چیزی است که فانی نیست نه این که چیزی نیست هست و فانی است!

تلمیذ: فانی شده الان فعلاً فقط صورت است دیگر چیزی نیست؟

استاد: نه آن چه که ما الان داریم انتزاع می کنیم دو چیز است ببیند کتابی که الان در این جا

...

تلمیذ: قبل از صورت ...

استاد: ببینید این کتابی که الان در جلوی من هست این الان صورت قرطاسیت دارد دیگر قبلش چیست قبلش صورت قرطاسیت نداشت ولی ماده بوده

تلمیذ: الان صورت آمده غلبه کرده بر او و او را به کلی مبهم کرده.

استاد: الان ببینید یک امر است پس معلوم است یک امر فعلی است آن امر فعلیش آن امر مبهم است این چیزی که الان به صورت قرطاسیت است و ما فقط در این جا قرطاس می بینیم و چشم،

ماده را نمی بینید این بخاطر عدم ادراک به اصطلاح واقع و صحیح ما است اگر ما یک چشمی داشتیم که غیر از صورت ماده را هم می توانست ببیند در این صورت دو چیز می دیدیم گرچه ترکیب اینها اتحادی است نه انضمامی، از صورتی که الان فعلیت دارد برای ما و صورتی که قبل از این صورت بوده و صورتی که قبل از آن صورت بوده و صورتی که همین طور قبل از او بوده الی ما لانهایه له ابتداء و استدامه ما کشف می کنیم این صورتی که یکی یکی آمده و عارض بر این شیء شده شیء ای بوده به ماده خودش و لکن در هر زمانی و در هر لحظه ای آن شیء صورت خاصی به خود گرفته و اگر آن صورت نبوده آن شیء هم ظهور پیدا نمی کرد نه این که نبود هست ولی ظهور پیدا نمی کند ظهور او عبارت است از همان تحققش و فنایش در آن صورتی که باید بر او عارض بشود. من از باب تشبیه و تقریب در اینجا می گویم در مورد عروض عوارض بر موضوع مگر نمی گویم هر عرضی مسبوق به موضوع است و قبل از آن عروض عرض باید این موضوع وجود داشته باشد مگر ما نمی گویم کمیات و کیفیات همه عارض بر این موضوع خارجی هستند و قبل از عروض کم باید ماده او که ماده یعنی محل او یعنی نه محل ماده اصطلاحی باید محلی برای عروض این کم باشد تا این کم تحقق خارجی پیدا بکند شما که الان می خواهید این کاغذ را به دو نصف تقسیم کنید کاغذ هوایی را که نمی شود تقسیم کنید کاغذی همان ماده است در دستتان این را برمی دارید از این جا می گیرید پاره می کنید به دو کم در این جا تشکیل می شود یک کم در این دست و یک کم هم در این دست یک کیف در این دست یک کیف هم در این دست یک جده در این دست یک جده هم در این دست، این اعراضی که عارض می شود بر این موضوع باید مسبوق به موضوع باشد در این شکی نداریم، پس بنابراین قوام عرض نسبت به موضوع قوام فی نفسه است یا قوام لغیره است معنا ندارد که دیگر عرض خودش فی حد نفسه قوام داشته باشد و بتواند خودش سر پای خودش بایستد آن که سر پای خودش می ایستد جوهر است آنی که سر پای خودش می تواند بایستد موضوع است اینها را روی پا خودشان می ایستند بعد آن وقت اعراض می آید بر اینها عارض می شود و طبیعی است که مسئله این طور است پس بنابراین آن چه که در وجود خودش بنابر تعبیری که می آوریم آن که در وجود خودش نیازی به شیء دیگر دارد او عرض است نه موضوع حالا بحث را می آوریم نسبت به موضوع آیا شما می توانید موضوعی تصور بکنید بدون کم بی موضوع می گوید مگر شما نمی گوید که من وجود فی نفسه و لنفسه دارم این وجود فی نفسه و لنفسه من می خواهم این وجود را بدون کم در این جا عرضه کنم من این وجود را می خواهم بدون کیف در این جا عرضه کنم من این وجود را می خواهم بدون اضافه و جده در این جا عرضه کنم خودتان دارید

می‌گویید من مستقلم وقتی که من مستقلم پس بنابراین این می‌تواند بدون کم هم باشد بدون کیف هم باشد می‌گوییم نه، گرچه شما وجود فی نفسه دارید ولی در مقام اظهار! نه وجود در مقام ظهور و در مقام بروز! آن جا نیازی به کم دارید بدون کم شما قرطاسی در این جا تصور کنید بدون ابعاد ثلاثه این امکان ندارد شما قرطاسی را تصور کنید بدون لون بیاورید دیگر تصور کنید می‌توانید تصور کنید یا نه؟ امکان ندارد وقتی که شما نمی‌توانید قرطاس بدون لون را تصور کنید پس بگویید که سواد هم ذاتی قرطاس است جزء ماهیت قرطاس یکیش سواد بودن است یکیش بیاض بودن است یکیش فرض کنید که دارای ابعاد بودن است یکیش داخل در جده بودن است بالاخره یا جده موله یا جده عبید بالاخره جده است دیگر تعلق باید داشت

هر قدر بین وجود و ظهور درباب ماده و صورت می‌گوییم بحث وجود نیست بحث ظهور است ماده خودش وجود دارد فی حد نفسه، منتهی آن وجودش چه موقع ظهور پیدا می‌کند وقتی که یک صورتی بر آن عارض بشود آن صورتی که می‌آید بر این عارض می‌شود نه به عنوان عرضیت باب ایساغوجی نه به عنوان عرضیت به عنوان حمل که خود این هم ذاتی است تا این صورت نیاید و ذاتی این ماده نشود به نحوی که ماده فانی در او بشود وقتی که شما نگاه می‌کنید نمی‌گویید ماده و قرطاس می‌گویید قرطاس یک راست می‌روید سراغ قرطاس وقتی که شما نگاه می‌کنید نمی‌گویید ماده و قرطاس ماده و صورت خشبیه که این صورت خشبیت بر او عارض شده یک راست می‌روید سراغش و می‌گویید هذا خشب وقتی که شما فرض کنید که نگاه به اعشاب می‌کنید نمی‌گویید که این ماده من المواد که خوب اصلش چیست نمی‌دانم فرض کنید برای اصلش هم تازه هر چه بخواهید اسم بیاورید باز هم آن دارای صورت است دیگر یک ماده مبهمه^۱ يعرض عليه صورة خشبیه صوره المائیه صوره الحجریه همان اول می‌گویید هذا حجر این که همان اول می‌گویید هذا حجر یعنی این رفت و فانی شده و فعلاً خودش پشت این صورت قایم شده شما نمی‌بینید پشت پرده را آن چه را که در پرده می‌بینید خشبیت است در حالتی که خشبیت غیر از ماده خودش بوده چطور قبلاً سه سال پیش نبوده ده سال پیش نبوده این قرطاسی که الان شما دارید می‌بینید صد سال پیش که این طور نبوده در حالی که ماده‌اش بوده این ماده همین طور درگذشت زمان تغییر می‌کند می‌کند می‌کند الان در جلوی ما روز سه شنبه است ما داریم این را مشاهده می‌کنیم این بخاطر حضور ما در این موقع است که ما قبل را نمی‌توانیم ببینیم بعد را هم نمی‌توانیم ببینیم ولی اگر یک حالتی داشتیم که قبل و بعد برای ما ثبوت داشت آن ماده را در تمام این صور مشاهده می‌کردیم آن چیزی که خودش را قایم کرده داریم مشاهده می‌کنیم و

می‌بینیم که چگونه این صور یکی پس از دیگری همین طوری می‌آید و این نه این که عارض می‌شود و این ماده به این صورت درآمد آن گاه ما می‌گوییم این صورت بر او عارض شده نه، این که عارض بشود ذاتی او است اصلا بدون این، آن ماده نمی‌تواند ظهور خارجی پیدا کند پس عقل در این جا می‌آید انتزاع می‌کند تفکیک می‌کند تحلیل می‌کند یک ماده مستمر و سیال را در نظر می‌گیرد آن را اسمش را می‌گذارد امر حقیقی و مبهم، مبهم نه به لحاظ این است که الشیء مالم یتشخص لم یوجد نه، تشخص دارد تشخص تشخص استمراری است نه تشخص فعلی و دفعی یک تشخص استمراری در این ماده است که در هر لحظه ای آن تشخص به تشخص دیگری درمی‌آید دلیل بر این که این تشخص یک تشخص استمراری است که شما بین او و بین مجردات فرق می‌گذارید و کاری به صورتش ندارید کار ندارید که این الان چون قرطاس هست پس مجرد نیست نه کاری ندارید به این که چون خشب است خشبیت دخالت در ماده بودن در غیر مجرد بودنش ندارد قرطاسیت دخالت ندارد آن ماده بودن است که آن دخالت دارد

البته همان طوری که عرض کردم ما این مسئله را جور دیگری تقریر خواهیم کرد و البته برای این مسئله که مرحوم آخوند دارند این قضیه را مطرح می‌کنند ما اشکال وارد خواهیم کرد حالا به نظر قاصر خودمان اشکال وارد هست عرض کردیم بعد از این که تقریر ایشان شد بعد آن وقت نظری که به نظر می‌رسد آن را عرض می‌کنیم فعلا این مرحوم آخوند بنا بر حکمت مشاء مطرح می‌کنند فعلا تقریرش به این کیفیت است و تقریر بسیار تقریر خوبی است که این که ما الان داریم مشاهده می‌کنیم مسئله ظهور یک مسئله است و مسئله وجود یک مسئله دیگر است مسئله موضوع یک مسئله است مسئله وجود موضوع یک مسئله است ظهور موضوع و اعراضی که بر او عارض می‌شود یک مسئله دیگر است بله ما موضوع بدون عرض نداریم شما سریر بدون کمیت دارید معنا ندارد؟ پس بنابراین باید بگویید که سریر قوامش به کم است که نیست ظهور سریر به کم است ظهور سریر به لون است ظهور سریر به ارتباط او با مکان است شما یک سریری داشته باشید بدون این که تعلق به مکان داشته باشد معنا ندارد، حالا مکان را به هر کیفیتی می‌خواهید بگویید بالاخره سریر یا باید در این اتاق باشد یا در حیاط باشد یا سریر اصلا بگویید در فضا هم باشد باز تعلق به جوانب خودش دارد سریر بدون تعلق به جوانب ما نداریم سریر بدون تعلق به فضا ما نداریم باید باشد ولی قوامش وجود سریر به چیست؟ آن چه که وجود سریر را فعلی می‌کند و شما صرف نظر از آن کمش و آن رنگش و وضعش پایه‌ها در کجا باید باشد آن قسمت بالا در کجا باید باشد آن وزنی که این سریر دارد، صرف نظر از او یک حقیقت

خارجی واقعی برای او می‌بینید و لذا قبل از این که چشمتان باز کنید که رنگش چیست قرمز است قهوه‌ای است چه رنگی نقاشی کرده دست می‌زنید تا دست می‌زنید می‌گویید این سریر است خوب رنگش چیست می‌گوید من نیاز به رنگ ندارم همین که دست زدم فهمیدم خوب مگر سریر بدون رنگ هم داریم؟ چرا شما بدون این که رنگ را نگاه نکنید فهمیدید سریر است؟ چون سریر در وجود خودش نیاز به رنگ ندارد سریر در ظهورش نیاز دارد که در مرآی و در منظر قرار بگیرد باید کیف داشته باشد باید کم داشته باشد و امثال ذلک درست شد این مربوط به این، مثل همین اشعاری نسبت به کیفیت ظهور مبدأ اعلیٰ به مخلوقات و تعینات که ظهور تو به من است ببینید می‌گوید ظهور تو به من است و وجود من از تو، دو چیز در این جا است یکی وجود الشیء است که یا حقیقتش حقیقت جوهری است یا حقیقتش یک حقیقت عرضی است، این وجود الشیء است در عرضها مثل مقولات در حقیقت جوهری هم مثل جواهر و اینها هستند در بحث جواهر و اعراض.

وجود من از تو است بله تا آن مبدأ اول نبود تا آن وجود بحت و بسیط بالصرافه نبود تا آن وجود علی نبود تا آن وجود مفیض نبود ما کجا بودیم؟! خبری از ما نبود آن مبدأ اول است که ظهور او وجود ما را اقتضاء می‌کند اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها! پس وجود ما از او است چرا چون وجود ما وجود معلول است و وجود معلول با واسطه وجود علت است وجود ما از او است زیرا وجود ما وجود متعین و محدود است و این وجود متعین و محدود باید مسبوق باشد نه مسبوق زمانی مسبوق باشد به وجود بالصرافه همین که شما می‌گویید وجود محدود پس بنابراین در ضمنش یک بالصرافه را خوابانید تضمین کردید بدون این که بگذارید کسی بفهمد بگویند وحدت وجود شدید! بدون این، یک وجود بالصرافه این لا به لاها در نظر گرفتید وجود محدود این محدود از کجا آمد خودتان دارید می‌گویید محدود جناب آقا شما که خودتان دارید می‌گویید وجود محدود پس بنابراین باید یک وجود غیرمحدود باشد که آن وجود غیرمحدود منشأ و علت و سرچشمه این وجود محدود در این جا شده پس وجود ما که محدود است از او است لذا وجود ما مرکب است و وجود او بسیط است و هلم چرا این که وجود ما از او است در این شکی نداریم این وجود به واسطه افاضه اشراقیه و این اضافه اشراقیه به محض این که قطع بشود مساوی است با عدم به محض اینکه قطع بشود می‌شود عدم یعنی آن جنبه افاضه و آن جنبه اراده و مشیت متعین کننده آن ربط آن یکدفعه قطع بشود خدا چرتش بزند حالا آمد لاتاخذه سنی و لا نوم حالا آمد و خدا چرتش زد یک چرت بزند کل عالم می‌رود هوا یک چرت یک لحظه نیاز نیست به این که حالا باید دوباره چیز بشود. این وجود از او است در این شکی نداریم ولی

از آن طرف ظهور او به من است اگر قرار بر این باشد که ما نبودیم خدا چگونه ظهور داشت خدا چه ظهوری داشت اگر قرار بود ما نبودیم اگر قرار بود این آسمان و زمین و این عالم مجردات نبود به من یعنی به من و امثال و من اگر قرار بود پیغمبری نبود پس ظهور خدا به چه بود؟ اسماء جمالیه و جلالیه ام در چه قالبی می توانست ظهور پیدا کند در شب مبعث مگر نمی خوانیم اللهم انی اسئلك بالتجلی الاعظم فی هذا الیل المعظم آن تجلی اعظم اگر در قالب رسول خدا نبود مگر در هوا هم ما تجلی داریم یک تجلی نه در قالب رسول الله نه در قالب علی بن ابیطالب نه در قالب حضرت زهرا نه در قالب امام حسن تا امام زمان علیهم السلام اگر این ها نبودند آن تجلی اعظم به چه کسی تعلق می گرفت؟! لنگ در هوا که ما نداریم باید یک چیزی باشد همین جوری بگوییم که آقا تجلی، خوب تجلی به چیست؟ یک متجلی هم باید این طرف قضیه باشد تا این که ما این انتزاع تجلی را باید بکنیم

تلمیذ: رابطه صورت و ماده مثل رابطه ظهور و وجود از باب تشکیک است؟

استاد: نه

تلمیذ: چون این عرضی است که عارض بر یک موضوعی می شود لابدیت عقلی به ما می گوید باید یک ماده باشد.

استاد: بله

تلمیذ: و آلا این صورتهای مختلف نمی شود یک مابه الاشتراک

استاد: نمی شود

تلمیذ: اما در مورد ظهور در مثلاً یک تجلی نسبت به ذات باری می شود این را گفت یعنی بگوییم که همان جوری که اگر این تجلیات و ظهورات نبودند ظهور وجود پیدا نمی کرد این صورت نسبت به ماده مثل همان است

استاد: بله ما همان را می گوییم

تلمیذ: آخر رابطه صورت با ماده رابطه عرض و معروض است

استاد: نه، خوب از کجا شما می گوئید صورت و ماده عرض است

تلمیذ: وجود ربطی را خب قبول دارید دیگر؟

استاد: ببینید در بحث عرض بله آن وجود ربطی که بجای خودش، وجود ربطی همان وجود فانی در همان وجود بسیط و در علت خودش است.

تلمیذ: دیگر عرض و معروض مطرح نمی شود

استاد: اجازه بفرمایید به طور کلی هر معلولی فنای در علت خودش دارد چون در بحث علیت استمرار کرده نه این که صرف الحدوث حدوثا و بقاء باید جنبه علیت نسبت به معلول وجود داشته باشد حتی در آن جهاتی که ما معلول را جدای از علت می‌دانیم در نفس حیثیت علی استمرار هست ولی وقتی که آن حیثیت قطع بشود دیگر جنبه علیت هم قطع می‌شود آن دیگر ارتباطی با او ندارد این که حوادث و پدیده‌های آنی است که در انبیاات این مسئله آنجا است در مسئله وجود ربطی که وجود همه خلایق نسبت به وجود باری و بالصرافه است و وجود معلول به نسبت به علت است در همه اینها، آن حیثیت ربطیه اقتضاء می‌کند که این وجود در هویت ذات خودش فانی باشد در آن حیثیت ذاتی خودش فانی باشد و استقلال وجود فی نفسه نداشته باشد وجود فی نفسه اگر داشته باشد وجودش دیگر لئفسه نخواهد بود بلکه لغیره خواهد بود یعنی به واسطه همان حیثیت ربطیه است که شما در خارج یک تعینی را مشاهده می‌کنید آن حیثیت ربطیه را نمی‌بینید در این جا قضیه برعکس است در آن جا آن حیثیت ربطیه که تحققش به واسطه شهود باید باشد از دیدگان ما مخفی است، آنی را که شما مشاهده می‌کنید تعین خارجی است تعین خارجی را می‌بینید آن طنابی که بین این و بین آن مبدأ است آن را نمی‌بینید که آن طناب اگر بخواهد پاره بشود آن آقا با صدو چهل کیلو وزن در این جا دیگر به صفر تبدیل خواهد شد هیچی یعنی یک صفر در این جا، رفت، آن حیثیت ربطیه که پشت قضیه است و او باعث شده است که الان این شیء این زید در مرآ و منظر ما باشد از دیدگان ما مخفی است و آن چه را که در دیدگان ما است تجلی و ظهور و بروز آن حیثیت ربطیه است پس وجودی که الان در خارج مشاهده می‌شود وجود متعین است ولی در این تعینش وابسته به او است به محض اینکه آن حیثیت ربطیه قطع بشود حکم عدم بر او بار می‌شود دیگر استمراری در این جا معنا ندارد

در قضیه صورت و جنس مسئله به این کیفیت است منتهی جایش برعکس است یعنی جنس یک واقعیت خارجی است این واقعیت خارجی او را از سایر واقعیتها جدا می‌کند از مجردات جدا می‌کند از جبرائیل و عقل جدا می‌کند از جن و پری و ملک جدا می‌کند از همه اینها جدا می‌کند به آنی که با همه اینها فرق می‌دارد اسم ماده ما می‌گذاریم حالا آیا ماده خودش به تنهایی ظهور دارد نخیر ماده ظهور ندارد ظهور ماده به چی است به آن صورتی است که در آن صورت ظهور پیدا می‌کند یعنی خودش را نشان می‌دهد و به واسطه نشان دادن ما می‌فهمیم که ماده‌ای وجود دارد لذا صورتی که این شیء دارد عبارت است از همان صورت جسمیت خودش آن صورت جسمیت همان شیء است که ذاتی برای این امر خارجی است ذاتی به این معنا که اگر نباشد شیء در وجود خودش دچار نقص

می‌شود نه در ظهور در وجود خودش دچار نقص می‌شود ببخشید در این ذاتی یعنی در وجود، منتهی این ماده وقتی که می‌خواهد ظهور پیدا بکند به واسطه این صورت است که این فعلیت پیدا می‌کند برای ظاهر شدن فعلیت پیدا می‌کند برای آن تحقق خارجی پیدا کردن و به واسطه آن فعلیت.

تلمیذ: پس بنابراین آدم هر چه می‌بیند باید در ... ببیند؟

استاد: أحسنت أحسنت بله

تلمیذ: و این ماده‌اش را هرگز نمی‌بیند؟

استاد: نه این که نبیند تصور می‌کند عقل تحلیل می‌کند عقل که بیخود تحلیل نمی‌کند کشکی، یک چیزی را می‌بیند که تحلیل می‌کند وقتی که عقل ببیند که الان فرض کنید که این صورت بر این جا عارض شده و این ماده به این صورت است دو سال پیش این طور نبوده این صورت نبوده در حالتی که همین وزن به حال خودش باقی است این وزن که از هوا نیآورده همین وزنی که بوده فرض بکنید که یک کیلو و دویست و پنجاه گرم الان هم یک کیلو و دویست و پنجاه گرم است منتهی یک کیلو و دویست و پنجاه گرم دو سال پیش خشب بود و الان کتاب اسفار است

تلمیذ: این وزن دیگر عرض است.

استاد: نه من این را می‌گویم این عرض بر چه چیزی عارض شده تا این که آن گرمش باقی مانده آیا بر صورت خشبیت بوده پس الان باید صفر باشد چون خشبیت الان وجود ندارد این وزن بر خشبیت من حیث انها

تلمیذ: عرض موجب تشخیص صورت می‌شود؟

استاد: بله تشخیص است نه تشخیص به وجود متعین برمی‌گردد نه به ظهور وجود متعین این به صورت است لذا می‌گوییم فرق بین صورت و عرض در همین جا است صورت می‌آید به وجود آن ماده مبهم تعین خارجی می‌بخشد تعین خارجی به صورت است و این باید ذاتی برای این باشد منتهی ذاتی در ماده نیست بلکه ذاتی در تشخیص به صورت نوعیه است چرا می‌گویند فرض بکنید که جنس و فصل ذاتی نوع است به خاطر این است که نوع بدون جنس و فصل تحقق پیدا نمی‌کند بخاطر همین است صورت نوعیه انسان صورت نوعیه قرطاسیت صورت نوعیه خشبیت باید دو چیز در آن باشد منتهی آیا شما می‌توانید آن دو چیز را از هم جدا کنید؟ نخیر نمی‌توانید نتوانستن ما دلیل نیست بر این که نباشد! الان ما داریم قرطاسیت را با این چشم خودمان می‌بینیم ماده بودن را هم با عقل خودمان حس می‌کنیم یعنی دو امر در این جا ترکیب شده یکی حواس ظاهر که آن حواس ظاهر فقط ما را به آن امور

مورد مرآ و منظر سوق می دهد

تلمیذ: هر دو قابل حمل بر جوهریت هستند.

استاد: هر دو جوهرند هر دو جوهرند صورت ظاهر

تلمیذ: ما فقط جوهر می بینیم.

استاد: جوهر همان است یک جوهر می بینم منتهی آن جوهری می بینیم که یعنی هم ماده جوهر است هم صورت جوهر است دو امر استقلالی است چرا ماده جوهر است بخاطر این که جوهر مبدأ برای صورت است تا ماده نباشد صورت دیگر در این جا معنا ندارد صورت قرطاسیت بر چه چیزی بخواهد حمل بشود؟ در هوا که نمی خواهد حمل بشود بالاخره باید بر یک امری مترتب بشود آن امر چیست آن امری که نه خشب است نه قرطاس است نه حجر است نه در شکل می آید ولی در عین حال هم هست! به دلیل این که قبل از خشبیت بوده در خشبیت هست در قرطاسیت هم که الان در مقابل ما هست، هست دو سال دیگر هم معلوم نیست که چه بر سر این کتاب بیچاره اسفار می آید آن هم موقع باز هست ده سال دیگر هم هست همه اینها هست آن هستی که هستی که هستی که هست آن هست چیست؟ آن همان جنبه ماده بودن و جسمیتی است که آن جسمیت یک واقعیتی است که او را از سایر اموری که جسم نیست یا جسم هست و لطیف نیست جدا می کند ما اسم او را نمی دانیم چیست حالا به او می گوئیم ماده به آنی که نمی دانیم چه اسمی بگذاریم و واضع لغت برای او اسمی جعل نکرده است ما به آن می گوئیم ماده آنی که در همه اینها همین طوری وجود دارد و الی ما لانهایه است اسم او را می گذاریم ماده می گوئیم حالا این ماده را به ما نشان بده می گوئیم این ماده قابل نشان دادن نیست نمی شود هر چیزی را نشان داد.

زمان سابق که بی حجابی و از این حرفها بود می گویند در یک اتوبوس خدا بیامرزد یک پدربزرگی داشتم معمم خودش برای من تعریف می کرد مرحوم حاج آقا معین می گفت سوار اتوبوس شده بودیم بعد یک معمم دیگری هم بود منتهی از ما جوانتر بود آن هم سید بود دیگر زمان سابق بی حجابی از این حرفها بود بعد یک بی حجابی سوار شده بود و یک چادری هم نشسته بودند و یک نفر شروع کرد گفت که آقا این چیه این زنها چادر سرشان می کنند عین نمی دانم گونی و فلان و از این حرفها چادر سرشان می کنند و الان نگاه کن ببین به به این خانم را نگاه کن ببین چقدر خوشگل است و قشنگ است نه چادر دارد نه هیچی همه نگاه می کنند کیف می کنند فلان می کنند و اینها و اصلا من با این چیزها موافق نیستم اینها چیزهای من درآوردی است شروع کرد مسخره کردن می گفت که آن

آخوندی که آن سید هم بود جوانتر بود بعد رو کرد به یارو گفت که دیدی بعضی از ماشینهایی که شخصی است دارند می روند اینها پرده دارد گفت چرا اینها پرده می گذارند و این اتوبوسها پرده ندارند گفت آقا این ماشین شخصی است یارو دلش می خواهد گفت آهان پس آن خصوصی است این اتوبوس عمومی است که پرده ندارد و همه تماشا می کنند می گفت این زنها هم همینند آن زنهایی که چادر سر می کنند خصوصی هستند و فقط مال شوهرانشان هستند آنهایی که بی حجاب هستند و اینها عمومی هستند و مال عمومی هستند دیگر عام المنفعه می گویند اینی که خودش را بی حجاب می کند و در مرآ و منظر می آید این یعنی همه من را ببینید من کی هستم و چی هستم ولی آن کسی که چادر سر می کند و خودش را در عفاف و اینها نگه می دارد خوب آن می خواهد حریم به دور خودش بکشد و موقعیت خودش را به طور کل نگه دارد

این جناب ماده ای که الان شما به این کیفیت مشاهده می کنید این ماده قابل برای رویت نیست قابل رویت بودنش آن وقتی است که نه یک امری بر او عارض بشود چون این هنوز قابلیت برای ظهور ندارد تا این که بخواهد یک امری بر او عارض و مترتب بشود این چوبی که الان این چوب را خمیر کردند تا بعد به اشکال مختلف در بیاورند الان بر این خمیری که در جلوی ما است میخ نمی کوبند الان این خمیر را ارّه نمی کنند الان این خمیری که هست آن خمیر را چسب نمی زنند می گذارند این خمیر سفت که شد تبدیل به چوب شد حالا میخ را بر او فرو می کنند الان قابلیت دارد قبلا قابلیت نداشت وقتی که چوب را خمیر می کنند تا این که تبدیل به کاغذ کنند شما آن فرض کنید پاطیلی که خمیر شده آن را برمی دارید رویش اسفار بنویسید روایت بنویسید این کار را نمی کنید صبر می کنید که این را بردارند تبدیل به یک ماده و صورتی که قابلیت داشته باشد برای عروض خطوط بر او، این قابلیت را بعد بیایند آن موقع این عمل را انجام بدهند.

تلمیذ: آن خمیر هم صورت دارد

استاد: احسنت ما فعلا همین را می خواهیم بگوییم ما فعلا بحث ما در قرطاسیت است این قابلیت که برای قرطاسیت است آن موقع هم برای خودش یک صورت خاصی دارد پس بنابراین آنی که قابلیت می دهد به ماده و ماده را مستعد می کند برای عروض اعراض آن چیست آن صورت است آن که به ماده قابلیت می دهد منتهی در هر زمانی یک شکل خاصی آن صورت دارد یک وقت آن صورت قرطاسیت است یک وقت آن صورت حجریت است یک وقتی آن صورت خشبیت است پس بنابراین هر دوی اینها از نقطه نظر عروض جنبه عروضی دارند ولی یکی عروضش عروض ذاتی است یکی

عروضش چیست غیر ذاتی جنبه عرضی است یکی عروضش عروض جوهری است یکی عروضش عروض چیست عرضی جوهر نیست هر دو عارض است البته اسم آن را می‌گذاریم عروض عروض اتحادی، این را می‌گذاریم غیر اتحادی در ماده و صورت پس دو امر ما در این جا داریم در حسب واقع، منتهی در عالم خارج وقتی که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم یکی از اینها فانی شده در یکی دیگر ماده فانی شده در آن صورت شما الان ماده را نمی‌توانید ببینید میکروسکوپ هم بگذارید نمی‌توانید ببینید.

تلمیذ: صورت هم همین جور است صورت هم از سنخ جواهر است و قابل روئیت نیست.

استاد: چی؟

تلمیذ: آنچه قابل ادراک است همه‌اش از عوارض است اگر منظور از صورت فعلیت شیء

باشد آنچه قابل مشاهده است همه‌اش عوارض است

استاد: نه، ببینید آن چه که چشم می‌بیند عرض است ولی در این عرضی که می‌بیند همین احساس یک موضوعی را در این جا دارد اگر احساس موضوع را نکند به جای این که میخ را بیاید بر چوب بکوبد میخ را به دیوار بکوبد.

تلمیذ: باز هم حالت مشیر است حالت تصویری است

استاد: نه

تلمیذ: چون با این ترتیب که فرمودید چوب را نمی‌بیند استدراک خشیت، حجرت،

قرطاسیت ندارد.

استاد: دارد اگر نداشت که شما نمی‌گفتید

تلمیذ: ما نمی‌توانیم اثبات کنیم

استاد: پس چرا می‌گویید چوب شما وقتی می‌خواهید بروید از کتاب فروشی کتاب بخرید

اگر به شما چغندر بدهد چه می‌گویید شما می‌گویید که نه من بیاض را در اینجا می‌بینم بگوید چغندر سفید چغندر قند است بیا ترب بخر از اسفار هم سفیدتر از این تربهای دراز هست کتابفروشی بیاید سبزی فروشی بشود خوب می‌گوید آقا اسفار سفید است بیا این هم سفید چقدر قشنگ است ما برای این جا گذاشتیم می‌گویید آقا اسفار نیم کیلو وزن است خوب بیا این هم نیم کیلو برمی‌دارم می‌کشم به تو می‌دهم این هم اسفار بعضیها ترب را با اسفار یکی می‌دانند حالا آنها خیلی خوب شما چه می‌فرمائید چشم شما همین سفیدی می‌بیند آن را هم این می‌بیند چشم شما آن وزن را می‌بیند آن هم همان وزن را می‌بیند صد و پنجاه گرم آن هم صد و پنجاه گرم آنی که باعث می‌شود شما ترب نخرید و اسفار را

بخرید آن چیست

تلمیذ: باز هم مخفی است من می‌خواهم بگویم قابل رویت نیست
استاد: نه مخفی بودن بله خیلی چیزها از ما مخفی است ولی آن احساسی را که می‌کنید آن
هم مخفی است

تلمیذ: نه آن احساس مال ...

استاد: احستکم الله آن احساسی که می‌کنید و به آن احساس ترتیب اثر می‌دهید آن احساس
است که یک فعلیتی در شما ایجاد می‌کند آن فعلیت باعث تمایز بین این و بین سایر فعلیات می‌شود
گرچه چشم نمی‌بیند چشم هست ولی همین احساس را در صورت ماده و صورت ندارید فرق می‌کند
در ماده و صورت شما چه احساسی دارید آیا احساس شما با احساس فرق بین اسفار و ترب یکی است
فرق می‌کند در اسفار و ترب دو فعلیت خارجی شما مشاهده می‌کنید این چشم شما هم برای رسیدن
به آن فعلیت از او کمک می‌گیرد دستتان را هم برای رسیدن این جوری چیز می‌کنید این دست این
طرف می‌کند یک وقت ترب نباشد یک وقت دارم خواب می‌بینم
تلمیذ: علم ما به صورت بواسطه عوارض است.

استاد: بله

تلمیذ: بدون عوارض ما هیچوقت به صورت علم پیدا نمی‌کنیم همانطور که بدون صورت
ما علم به ماده نمی‌توانیم پیدا کنیم
استاد: همین
تلمیذ: ...

استاد: همین این عوارض شما را به یک فعلیتی می‌رساند که اسم آن فعلیت را شما می‌گذارید
نوع همین عوارض شما را به یک فعلیتی می‌رساند که آن فعلیت پشت این اسم او را می‌گذارید
ماده به یک فعلیتی می‌رساند که اسم او را می‌گذارید صورت. لذا وقتی که شما اسفار در نظر دارید که
می‌خواهید بروید کتاب بخرید چرا به جای این که در مغازه کتاب فروشی بروید در مغازه عطاری
نمی‌روید شما در حالی که ماده‌ای هنوز ندیدید آنی را که دارد ذهن شما و شما را ببرد در مغازه کتاب
فروشی بدون این که هنوز ماده‌ای را ببینید بدون این که هنوز ماده‌ای را لمس کنید بدون این که
کاغذهایش را ورق‌هایش را این جوری به هم بزنید این چیست؟ این ماده که نیست آن صورت است آن
صورت یک امر حقیقی است آن در ذهن ما به عنوان کتاب همان در ذهن ما است به عنوان نخود همان

در ذهن ما است به عنوان برنج درست آن صورتی که در ذهن ما است بعد وقتی که می‌رویم در کتاب فروشی از آن صورت یک ماده‌ای را هم برای ما کشف می‌کند تا این را در دست می‌گیریم می‌بینیم هان این ماده است صورت بدون ماده نمی‌شود آنی را که تا به حال به دنبالش آمدیم جنبه ماده بودن نبود جنبه فقط صورت بود یعنی صورت اسفار، صورت آن مطالب، صورت آن عبارات صورت آن جملات، صورت آن کلمات شما را به این جا آورد ولی آیا وزنش هم شما را به این جا آورد شما وقتی که داشتید می‌آمدید کتاب فروشی با خودتان گفتید یک اسفاری بخرم که چهارصد و سی گرم وزن داشته باشد نه آمد و کاغذهایش وزنش کمتر بود بهتر هیچ در ذهنتان هست بیایم یک اسفاری بخرم که همچین کاغذهایش کلفت باشد آن مد نظر است اصلا نه کاغذ مد نظرتان است نه جلد مد نظرتان است نه نمی‌دانم صفحات چه جوری مد نظرتان است هیچی اینها مد نظر نیست تمام اینها چیست تمام اینها عوارض است هیچ نمی‌گویید آن اسفاری که می‌خواهم بخرم در آن خریدن اسفار رنگ سیاه جلد دخالت دارد این را شما این را نمی‌گویید در آن خریدن اسفار رنگ سبز جلد دخالت دارد نه هیچ تا به حال نشده که یک نفر بله برای بعضیها رنگ جلد دخالت دارد آنها اسفار را جور دیگر می‌خرند مرحوم آقا می‌فرمودند یک وقتی ما می‌رفتیم به کتاب فروشی شمس جلو شمس العماره ما آن موقع کوچک بودیم می‌رفتیم کتاب می‌خریدند یک روز ایشان می‌گفتند که ما رفتیم در آن کتاب فروشی آن وقت خیلی هم می‌دادند فضلا و دانشگاهیها می‌آمدند کتاب می‌خریدند سفارش می‌دادند خیلی کتابها هم برایشان می‌آورد و خیلی هم پولهای هنگفتی هم می‌آمدند یعنی همانها وقتی هم که می‌آمدند می‌گفتند برو فلان کتاب را پیدا کن بعد هم پول می‌گذاشتند مسئله هم نبود برای آنها، می‌گفتند یکدفعه نشسته بودیم بعد یکی آمد و یک کراواتی و تشکیلاتی و خلاصه یک خورده این طرف و آن طرف را نگاه کرد و یک چند تا کتاب برداشت ما گفتیم به قیافه این نمی‌آید که چی چی دارد برمی‌دارد کتابهایی که اصلا به درد این نمی‌خورد دنبال قیاسات میرداماد می‌گشت گفت آقا تو برو هندوانه‌ات را بفروش به قیاسات میرداماد چه کار داری! هی همین طور ایستاده بودیم و این مشکل و معضل برای ما بود که این چه منظوری از این دارد یکدفعه وقتی معضل ما حل شد که گفت یک کتاب سبز رنگ این قدری به این قطر دارید آن موقع ما فهمیدیم حیف هندوانه فروش این آمده می‌خواهد کتابخانه‌اش را تکمیل کند کاری ندارد به قیاسات این اصلا نمی‌فهمد قیاسات را با صاد می‌نویسند یا با سین می‌نویسند آن هم برداشت گفت این کتاب کتاب خیلی خوبی است کتاب قصه برداشت به آن قصه نمی‌دانم جامع الحکایاتی داشت ما هم داشتیم کوچک بودیم یک کتاب جامع الحکایات سبز رنگ و بله بسیار خوب

است و پولش را هم داد و همراه آنها برداشت برد بعد مرحوم آقا گفت آقا شما چرا این کتابها را می دهید دست اینها این هم آدمهای این طوری! گفت دیگر اینها می آیند و خلاصه ... پول حسابی هم می داد و یعنی چیز نبود یعنی کتاب داشتن در خانه یک دکور بود الان بعضیها دارند یعنی خانه باید یک کتابخانه داشته باشد در بعضی خانه ها مثلا فرض کن یک جا درست می کنند برای شب نشینی و فلان و بساط و از این چیزها این هم یک کتابخانه برای خودش درست می کند حالا فرض کنید که هیچ اطلاعی هم نخواهد داشته باشد بله این گونه افراد سبزی و اینها ذاتی است صورت برای آنها صورت اسفاریت و اینها نیست همان سبز بودن ملاک است آن وزن و قطر این صورت اینها تشکیل می دهد حالا به آنها کار نداریم آنها این چیزها را نخواندند که آنی که شما بدنبالش هستید نه رنگ است نه وزن است نه ماده است و ماده را به عنوان ناچاری در ذهنتان می آورید نه به عنوان حالا اگر این اسفار روی حجر هم بود برای شما فرقی نداشت.

قرآن را روی پوست آهو می نوشتند خیلی از مطالب را روی کتف و استخوان می نوشتند وقتی که در زمان عثمان آمدند و جمع آوری کردند می خواستند قرآن را حفظ کنند یک پوست برداشتند آوردند روی پشم برداشتند آورده بودند روی یک استخوان استخوان شتر اینها را فرض بکنید که نوشته بودند تراشیده بودند این استخوان به یک شکلی و آیات را روی او نوشته بودند اینها را جمع کرده بودند یک تلی شده بود از این امور متعدده و اشیاء متعدده که روی اینها قرآن نوشته بودند.

دیگر ماده بودن را شما به عنوان وسیله و مقدمه برای صورت در نظر دارید نه به عنوان اصل و به عنوان این نظره استقلالیه آنی که در نظر شما است آن اسفار بودن است آن چیست آن مجرد است خود آن صورت می شود صورت مجرد که حالا البته دیگر من نمی خواستم وارد این بحث بشوم ولی حالا در آن مسئله ای که قرار است مطرح بکنیم بعد از فرمایش مرحوم آقا آن مطرح می کنیم آن صورت است وقتی که می روید در آن جا آنی را که دنبال اسفار می گردید یک مرتبه می بینید فلانی جلویتان است آن را برمی دارید می خوانید وزن دارد تا حالا که دنبال وزنش نبودید دنبال ماده بودنش که نبودید می بینید این رنگ دارد کم دارد کیف دارد وضع دارد خصوصیاتش این طوری است .. تمام چرم است این را که بعدها مشاهده می کنید اینها همه ظهورات و عوارضی است که عارض شده بر این چیزی که در نظر دارید آنی که شما در نظر دارید فقط اسفار است فقط کتاب اصول کافی است فقط مفاتیح است مفاتیح کتابی است در آن دعا هست قرآن کتابی است که آیات در آن است دنبال آن صورت شما دارید می روید و حرکت می کنید حالا آن ماده ای که ...

تلمیذ: اگر این جور باشد دیگر ماده هم نخواهد بود وقتی دنبال اصول کافی یا اسفار هستیم ما دنبال یک حقیقت معنوی هستیم حقیقت معنوی در همین عوارض ظهور و بروز پیدا می کند
استاد: بله

تلمیذ: در سی دی یک حقیقت مبهمه‌ای باز ممکن است اهل دل باشد
استاد: بله درست است

استاد: هیچ اشکال ندارد در هر مرتبه‌ای آن رتبه خودش را دارد
تلمیذ: پس ماده هم دیگر منتفی می شود

استاد: نه ببینید نه این که ماده منتفی بشود ماده هست ماده سرجایش است
تلمیذ: اصول کافی و اسفار که ماده ندارد

استاد: بالاخره این اسفار در آن ماده نقش بسته حروفات روی هوا نیستند.
تلمیذ: حروف که فرمودید باز دوباره آمدید در عوارض

استاد: حروف عوارض نیست حروف جوهر است

تلمیذ: وجود عام می تواند متحمل صور مختلف باشد چه نیازی به ماده دارد
استاد: وجود عام

تلمیذ: بله با وجود و وجود منبسط عام که تمام صور را تحمل می کند و صور مختلف را بروز می دهد ما چه نیازی به ماده داریم؟

استاد: کی این صور مختلفه تحمل می کند در وقتی که عام است؟! در وقتی که عام است پس چرا چیزی ندارد بدون صورت است بدون کم است چه تغییری در وجود عام پیدا می شود که بر اساس آن تغییر می گوئید می تواند تحمل کند بر او مترتب بشود این صورت برود یک صورت دیگر بیاید آن تغییر اسمش چیست؟! آن می شود ماده یعنی وجود عام به حیثیت عام خودش که صورت ندارد حیثیت عام می شود وجود بالصرافه مگر وجود بالصرافه سفید است مگر وجود بالصرافه حد دارد شما که در وجود بالصرافه حدود را برمی دارید قیود را برمی دارید این وجود بالصرافه چه موضعی گرفت که بر اساس آن موضعی که گرفته حالا می تواند آن صورت مختلفه را پیدا کند منافات ندارد در بحث اصالت ماهیات این مطلب را گفتیم که ماهیات یک امر خارجی است و واقعیت دارد برخلاف آنهایی که می گویند ماهیت امر عدمی است نه، ماهیات امر خارجی است ولی وجود ماهیت چیست وجود استقلالی و فی نفسه، نه، وجود ماهیت عبارت است از همان تشکل وجود این وجود بالصرافه در

تغییرش وقتی که به آن تغییر در می‌آید شما اسم آن تغییر را می‌گذارید ماهیت و آلاً وجود که از اول بوده چطور شما به وجود ماهیت نگفتید شما در وجود بالصرافه حق می‌توانید قائل به ماهیت باشید ماهیت یک حد است می‌توانید قائل به عدد باشید می‌توانید قائل به قید باشید می‌توانید قائل به وضع و رنگ و کم و کیف اینها باشید نه چرا الان قائل هستید چرا الان می‌گویید؟ زید، گربه، غنم، بحار، جبال چرا آن موقع نمی‌گفتید و چرا الان می‌گویید این فرق بین این و آن در چیست چه قضیه‌ای اتفاق افتاد که واقعا و تحقیقا و حقیقتا شما در آن جا نمی‌توانید بگویید و واقعا و تحقیقا و حقیقتا در این جا می‌توانید بگویید چه اتفاقی افتاد آن اتفاق به او فکر کنید آن اتفاق را اسمش را ما می‌گذاریم ماهیت آن اتفاق را اسمش را می‌گذاریم ماده وقتی که گفتیم ماهیت دیگر ماده و همه چیز به دنبال می‌آید

منافات ندارد هم مطلب شما درست و هم کلام و فلسفه مشاء درست است البته این که خدمتان عرض می‌کنم این فعلا بنابر همین به اصطلاح فلسفه مشاء است که در اینجا ماده و صورت را جوهر می‌گیرند و ماده را یک امر ذاتی و قابل تغییر و تحول که در بستر زمان آن امر متحقق است و بر آن تحقیقش صور متعدده عارض می‌شود دقت کنید در این نکته مرحوم آخوند می‌آید اشکال وارد می‌کند و می‌فرمایند که این خود ماده و خود صورت که در مورد بدن این مطلب را مطرح می‌کند می‌گویند اینها در تعلقشان به یکدیگر جوهر نیستند مثل دو تا عرض هستند که این بر آن عارض می‌شود و آن هم بر این عارض می‌شود یکی عرض خاص است یکی هم عرض عام است ماده به نسبت به صورت آن عرض عام است به جهت این که در غیر از او انجام می‌شود ولی به همان مقداری که مربوط به آن صورت است به همان مقدار می‌شود لازم که ملزوم به او است او هم نسبت به این عرض خاص است بخاطر این است که این صورت فقط اختصاص به این دارد و قابل تسری نسبت به جهات دیگر نیست ولی منافات ندارد که خود این صورت فی حد نفسه در ذات خود جوهر باشد جوهر بودن صورت در ذات خودش باعث نمی‌شود که در عروضش در این لحاظ جوهریت بشود این کلام کلام بعد مرحوم آخوند است که رفع اشکال می‌کند حالا این را به نحو اجمال گفتیم ان شاء الله فردا

علی کل حال مسئله منافات ندارد که وجود در عین بساطت خودش آن به تحول و تغییری این مبتلا بشود که به واسطه آن تغییر و تحول قابلیت پیدا می‌کند بر این که صور مختلفی به خود بگیرد ولی قبل از این که آن تغییر و تحول در او پیدا بشود قابلیت ندارد شما در ذات باری نمی‌توانید کم تصور کنید نمی‌توانید که کیف تصور کنید در نفس وجود بالصرافه که همان فیض اقدس باشد نمی‌توانید این را بگوئید بلکه اسم وجود منبسط آوردید در او تغییر پیدا شده خوب حالا که تغییر پیدا

شد ما اسم آن را می‌گذاریم هیولای اولی شما هر چه می‌خواهید بگویید ماده بگذارید هیولای اولیه بگذارید مادی مواد بگذارید جنس بگذارید هر چی بگویید در تسمیه اشکال ندراد همین که این وجود از بساطت خودش تغییر پیدا کرد دیگر تمام شد حالا این یک مراتبی را طی می‌کند.

تلمیذ: این وجود منبسط است نه ماهیت

استاد: وجود است خوب این وجود منبسط با وجود بسیط چه فرقی دارد من دنبال این فرق

هستم

تلمیذ: در هر صورت

استاد: نه در هر صورت نه نداریم نه ببینید خوب این در هر صورت مطلب یک قدری مجمل می‌کند این را خوب ما این مقدار را قبول داریم که وجود اول بوده به عنوان مبدأ و منشأ که آن وجود بالصرافه که در آن وجود بالصرافه در آن قید نبوده در آن حد نبوده این مقدار را قبول داریم حالا پدیده ای انجام شده و حادثه‌ای به وقوع پیوسته قضیه‌ای در خارج انجام شد که الان آن وجود بالصرافه دیگر آن نیست یک چیز دیگر است اسمش را می‌گذاریم وجود منبسط آنی که الان وجود منبسط شد الان در چه وضعیتی است؟ دارای حد است دارای قید است دیگر یک حدودی دارد شد ماهیت منتهی ماهیت مجرد آن ماهیت مجرد باز یک تغییر دیگر در او پیدا می‌شود می‌شود ماهیت فرض کنید که مثل این مواردی که از نفت می‌گیرند اول یک چیزهایی مثل قیر سیاه است که این را می‌آورند در پالایشگاه یک مرتبه این را تصفیه و تقطیر می‌کنند یک ماده از او درست می‌کنند باز آن تقطیر و آن ماده‌ای که به دست آوردند حالا یک چیز فرض کنید که مازوت باز یک مرتبه دیگر تقطیرش می‌کنند این را از آن فرض کنید که من باب مثال نفت می‌گیرند یا گازوئیل باز همان را یک مرتبه رقیقش می‌کنند نفت باز یک مرتبه رقیق رقیق همین طور تبدیل می‌کنند به بنزین و یا حتی رقیقتر از او بنزینش را هم بنزین سوپر می‌کنند بعد نزدیکتر از او بنزین طیاره می‌کنند هی آن را رقیق می‌کنند رقیق می‌کنند هی میزان خالصی آن بیشتر می‌شود میزان آن به اصطلاح مواد اضافی که هست کمتر می‌شود هر مرتبه که به او می‌خورد یک مرتبه وجودی پیدا می‌کند با یک اسم خاص و به درد یک چیزی می‌خورد بنزین طیاره را بگذارند در کوره نان سنگگ یکدفعه می‌رود هوا خودش و تمام آن صفی که ایستادند و منتظر نان هستند تمامش می‌رود هوا! برای این که این نانویی و صف نان خریدن نروند هوا نباید آن بنزین را بیاورند باید مازوت بیاورند نمی‌دانم نفت گاز بیاورند گازوئیل را بیاورند اینها را بردارند بیاورند تا این که به اصطلاح این نظام به هم نخورد به آن مقدار اگر به جای آن بنزین مازوت بریزند در طیاره یکدفعه می‌بینید طیاره

سقوط کرد از آن بالا با صد و پنجاه مسافر آمد پایین! پس هر چیز در جای خودش است یعنی در اینی که هر چیز در جای خودش است به خاطر چیست به خاطر ماهیت است این ماهیت با آن ماهیت فرق می‌کند این اختلاف ماهیت از کجا آمده؟ از جنسش آمده از وجود آمده پس وجود است که تغییر پیدا کرده ما نمی‌گوییم که ماهیت اصالت دارد همان وجود این جوری شد، شد مازوت، همان وجود این جوری شد شد نفت سفید همان وجود این جوری شد شد بنزین طیاره همان وجود این طوری شد شد فرض کنید که .. همین وجود این طوری شد شد وازلین ببینید یک وجود است و لکن هی تغییر که پیدا می‌کند شما می‌بینید ماهیات مختلف و صور مختلفی به خود می‌گیرد و بر اساس آن صور مختلف خواص مختلفی بر او بار میشود که آن خواص در آن یکی هم نیست واقعا هم نیست خوب این وجود باید تغییری در او پیدا بشود یا نه که بتواند قبول بکند آن تغییر را اسمش را ما می‌گذاریم ماده حالا که به ماده شد می‌تواند این حقایق مختلفی پیدا کند البته این آن طرح ظاهری مسئله است مطالبی که خدمتتان عرض کردم ما می‌توانیم به طور کلی ماده و صورت را جور دیگری تصور کنیم نه این که تصور کنیم که نیازی به تحقق یک امر اصیل و مستمر نداشته باشد بلکه همان تحقق علیت در خارج به ظهور معلول و ارتباط او با علیت است که در ما یک امر مستمر ایجاد می‌کند این در واقع استمرار وجود ندارد شاید منظور شما هم همین باشد از این مسئله

تلمیذ: آن مسئله‌ای که می‌فرمائید بیشتر ادراک ماده را وزن داشتن

استاد: بله

تلمیذ: ؟ ...

استاد: یعنی بیشتر این حالا هست

تلمیذ: برای ادراک

استاد: برای اعراض این کمک می‌کند

تلمیذ: این کمک می‌کند

استاد: بله

تلمیذ: فیزیک جدید هم یک بار عرض کردم داشتن جاذبه و اینها نوعی از صورت جسم

است

استاد: بله بله

تلمیذ: حقیقت ماده بودنش گفتم

استاد: آن یک چیز دیگر است آثار آن است ...

تلمیذ: ...؟

استاد: آن همان ما را هدایت می کند

تلمیذ: در واقع برای ماده بودن شیء چیزی باقی نمی ماند

استاد: نه ماده بودن نه اینکه ببینید همین که شما می گوئید ماده یعنی یک امر قابل درک غیر

قابل رویت

تلمیذ: نفس به خاطر ادراک خودش ادراک جوانب را می کند این امر را می سازد ولی اصالت

با صورت است ...

استاد: بله بله مسئله هر چه هست حالا این مسئله را

تلمیذ: یعنی ممکن است ما به ازاء خارجی نداشته باشد

استاد: بله ببینید ما بر اساس فلسفه مشاء داریم مشی می کنیم این را ما امروز به آن پرداختیم

البته این صحبتها این چند روز اخیر شده فردا کلام مرحوم ملاصدرا تقریر می شود که چطور مرحوم

آخوند در اینجا این امر مستمر را ایشان می خواهند نفی کنند به دو امر فعلی که هر دوی اینها جنبه

جوهری ندارند نسبت به یکدیگر گرچه نفس به صورت است آن در ذات خودش جنبه جوهری دارد

ایشان فردا در مقام اثبات این مطلب هستند بعد از اثبات این قضیه اشکالی که ما بر مرحوم آخوند

می کنیم این است که چطور یک امری که شما معتقدید در ترتب و در عروضش بر دیگری عرض خاص

است و لازم خاص او است و آن در وجودش جوهریت دارد ولی لحاظ جوهریت در این عروض شما

نمی کنید این مسئله چگونه می شود یک همچنین تصور بشود البته من هم ندیدم اشکالی بر این قضیه

گرفته بشود در تقریرات و اینها این مسئله نیست و حالا نسبت به این قضیه می پردازیم و بعد حل این

مسئله را از همان حیثیت وجودیه ربطیه که حقیقت ربطیه بین مظهر و بین مظهر می شود این مطلب و

مسئله را در آن جا فقط حل کرد

تلمیذ: در شواهد الربوبیه ملاصدرا این مطلب هست

استاد: بله آن جا یک همچنین مسئله ای دارد

تلمیذ: ...؟

استاد: در معاد هم دارد در مبحث معاد هم دارد

تلمیذ: ...؟

استاد: بنده سابق را عرض کردم حتی افراد مثل شیخ اشراق که قائل به اصالت ماهیه بودند که این طور نبوده که الان اعتراض به آنها بشود بالاخره کلام بزرگان را باید بر معنای صحیح حمل کرد آن هم همین را می‌خواهد بگوید ایشان می‌خواهند بفرمایند که اصالت ماهیه نه به معنای اصالت ماهیه منحاز از وجود است بلکه همان نفس الوجود است منتهی الان آن نفس الوجود اسم تغیر واقعیش را ما می‌گذاریم ماهیت خوب تغیر چیزی غیر از متغیر که نیست همان است، یک حقیقت است منتهی آن حقیقت به صور شکل مختلف درمی‌آید حقیقت خودش را که از دست نمی‌دهد در عین این که واقعا آن صورت به جای خود باقی است در عین حال هم آن حقیقت به جای خود باقی است تفاوت نمی‌کند وقتی که من دستم را این زیر می‌کنم این الان دو امر در این جا برای شما متمثل است یکی دست بودن من که این دست بودن من قابل انکار نیست و یکی آن شکلی که به خود گرفته که آن هم قابل انکار نیست لذا من الان دستم را باز می‌کنم ولی الان مشتّم را می‌بندم دست من به جای خودش بوده یک گرم هم کم نشده یا اضافه نشده ولی در این جا یک امر دیگری اتفاق افتاد آن امر دست بودن به جای خودش هست ولی آن امری که قبلا بود او از بین رفت الان یک امر دیگری هست و آن همین هیأت وضعیه‌ای که این دست دارد این را اسمش را می‌گذاریم ماهیت حالا این جا جنبه عرض دارد در ماهیت نه آن به همان ظهور وجودی شیء است

تلمیذ: درباره حج هم در المیزان روایتی را مرحوم علامه آورده‌اند درباره فی سبیل الله

استاد: حج

تلمیذ: حج بله در جلد ۹ انفاق فی سبیل الله حج است امام صادق فرمودند در آیه زکات چند

روایت از عیاشی، میرزای قمی و علامه بهترین سال را حج شمرده‌اند

استاد: بله هست من امروز قصد بیان استطاعت نداشتیم بحث استطاعت دیگر تمام شد قصدم

برای عوائق استطاعت است که چه چیزی می‌تواند عائق باشد البته عوائق متعددی است فرض کنید که

بچه داشتن زن بچه داشته باشد مریض باشد ممرض باشد شخص و همین طور فرض کنید که راجع به

امنیت طریق و تخلیه سرب و اینها این مسئله مهمی است که چه چیزی می‌تواند عائق باشد و جلوی

استطاعت را بگیرد

یکی از مسائلی که مطرح است و جدی است همین است که فرض کنید که یک عروس و

داماد اینها ازدواج می‌کنند اگر بخواهند حامله بشوند خوب این حامله شدن عائق می‌شود آیا باید اول

این حج را انجام بدهند بعدا فرض کنید که این زن حمل بردارد یا این که نه شارع اجازه برای حمل

داده و این می تواند حمل پیدا بکند حالا چه فرض بکنید که بعد مستطیع بشود یا نشود خوب این یکی از مسائلی است که الان به شما گفتم بروید رویش فکر کنید با توجه به مطالبی که راجع به حج و به وجوب اطلاقی واجب مطلق گفتیم از روی دلیل بروید پیدا کنید نه این که همین طوری بیاید بگویید نه آقا نمی شود یا می شود این جوری نه بروید از روی دلیل ادله چه حکم به عنوان فتوی شما الحمدلله مجتهد شدید دیگر آیا این یکی از مصادیق که آیا شارع اجازه حمل را در صورت استطاعت یا امید به استطاعت که مثلاً فرض بکنید که این عروس و داماد می گویند که خوب در عرض دو یا سه سال ما به حسب ظاهر استطاعت پیدا می کنیم آیا شرعاً مجاز به حمل هست و این عائق می شود برای سالیان وقتی که خب این حمل پیدا کند و بچه پیدا بشود و دو سالگی بشود و بعد هم فرض کنید که نیاز به حضانت مادر دارد آیا این هست یا نیست این یکی از مسائلی است که باید رویش فکر کنید و ببینید که به کجا می رسید!